

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۶ می ۲۰۰۹

هر کی مُورد، از کیسی بابی خود بُورد

(هر که مُرد، از کیسه بابۀ خود بُرد)

طنز ولدِ مَنز

گویند که "خنده نمک زندگیت" و من میگویم، که :
هر کس باید ازین "نمک" نوش جان بکند، ولو به تکلیف "فشار خون" هم مبتلا باشد.
"خنده" به چندین رقم حاصل میشود :
– یا آدم میرود به جائی و یا پیش کسی که برایش قصه های خنده دار و لطیف فراهم آورد.
– یا اینکه "خنده" خود بسراغ آدم می آید، یعنی آن "لطیفه گوی" و "خنده رسان" و "پوسته چی خنده"، می آید و دروازه آدم را تق تق میزند.
– بعضاً مگر "خنده" خود بخود دست میدهد و حالتی عاید حال میشود، که کسی سر بخود بخندد. البته با ارائه این نکته مرادم فحوای مثل کابلی نیست، که میگوید :

« خيله خند، خود بگو و خود بخند.»

نی قطعاً مراد ازین نیست. منظورم اینست، که بعضاً قصۀ خنده آوری از سینمای "ذهن" و "خاطر" انسان میگذرد، که لاجرم آدم را به خنده وامیدارد. چون انسان در اکثریت مطلق حالات زندگی و زندگانی خود، با خود و خاطرات و افکار خود است و در واقع تنهاست، ازین رو "خنده های سربخودی" هم بسیار زیاد دست میدهد. ضرور نیست، که آدم دل خوش داشته باشد، تا بخندد؛ یعنی برعکس آن مثل مشهور کابلی که گوید :

« گریه هم دل خوش میخواید.»

این مسکین هم که بمانند هر کس دیگر به "خنده" نیاز دارد، باید به سراغ "خنده" برود. و میدانید، که من یک "خنده خانه" بسیار قشنگ و منقش و پر خط و خال را پیدا کرده ام، که هر وقت هوای خنده بسر زد، دروازه اش را تق تق میزنم. خواننده ارجمند – و خصوصاً آن ارجمندی که اشتهای خنده بسرش زده – حتماً خواهد گفت: « زود شو آدرس و باصطلاح ایرانی "نشانی" آن "خنده خانه" را بما هم بگو، که ما هم از دست اینقدر غم "زاره ترق" (۱) و "غمباده" (۲) شده ایم.»

این قلم که باصطلاح زیبای کابلی "خواب دیر دارد" (۳)، بدین سادگی آدرس آن "خانه خنده" و آن "کان لطیفه" و آن "معدن فکاهی" را برایش نمیگوید، تا به گفته کابلیان قندول، "ده ندهد" (۴)

خوب حالا که عزیزان "ده دادند"، جواب "چیستان" را میگویم. مراد ازین چیستان، سایت قندولک "من ... من ... من" است، که "من من خنده" است و هر کارش و هر صفحه اش خنده دار است و خاطر آدمی را "خنده باران" میکند. واقعاً اگر هوای خنده بسر بزند، میروم و در "شهرستان خنده" این سایت، دقایقی را گذرانده و بعد "خوش هوا" (۵) و خوش خوشان به کارها میرسم.

اگر خواننده گرانقدر به یاد داشته باشد، به تاریخ ۵ می ۲۰۰۹، طنزیه «سایت "سوتۀ حافظ" مسؤولیت ویرایش را به عهده نمیگیرد» را نشر کردم، که ضمن آن بر یک جمله رواق این سایت نکته هائی به میدان انداخته شد. و آن جمله چنین بود:

«این پورتال بنا به تراکم کار، مسؤولیت املائی، انشایی و ویرایش مطالب نشراتی را به عهده نمیگیرد.»

بعد از نشر آن مقاله طنزگونه، متصدیان قندول این سایت، آن جمله را بدین صورت اصلاح فرمودند:

«این پورتال بنا به تراکم کار، مسؤولیت املائی، انشایی و تنظیم مطالب ارسالی را به عهده نمیگیرد.»

این جمله تا تاریخ دهم می ۲۰۰۹ تالاق صفحه اول هر مطلب را زینت می بخشید. از روز ۱۱ می به بعد، دیدم که همین جمله نیز رخت سفر بر بست و از بالا به پائین ترقی کرد. به یاد آن شعر معروف عوام افتادم که:

ترقی های عالم رو به بالاست من از بالا به پائین می ترَقم

بلی، از همین تاریخ به بعد جمله ذیل زینت بخش "شاه نشین" مطالب آن سایت قندول گردید:

«نوت: مسؤولیت املائی و انشایی نوشته ها به دوش خود نویسنده میباشد، خواهشمندم مطلب خود را بعد از غور کامل بما ارسال بدارید.»

وقتی این جمله را خواندم به زمان کودکی و در ماوراء و آن طرف شست سال پرتاب گردیدم، که خرد بودم و با کودکان گذر به بازی های طفلانه و بچگانه میپرداختم. گذرم به "باغ قاضی" افتاد که در دامن کوه "خواجه صفا" و در ابتدای گذر "عاشقان و عارفان" قرار داشت. و در آن زمان به بازی های مختلف دست می زدم؛ که عبارت بودند از: "دنده کلک"، "توب دنده" یا "میر بدکان"، "تیر بازی"، "توپ بازی" یعنی "فوتبال"، "ماته گکان"، "چشم پتکان"، "درخت بازی"، "بندر بُرد" یا "بندر بازی"، "جُز بازی"، "قَپَکان"، "جفت اس طاق؟؟؟"، "سنگ دورک"، "سنگ جنگی"، "فرارک زدن سنگ"، "ماه باشی" یا "ماهگکان"، "سنگ انداختن"، "غانچکان"، "چارمغز بازی"، "قُتَکان"، "بَلَکَه" و غیره که هر کدام داستان دگر و حدیثی شیرین دارد. در زمستان ها که امکان این بازی ها میسر نبود، به بازی های زمستانی می پرداختم؛ از قبیل "بُته بُته آمین"، "برف جنگی" یا "توب جنگی"، "تخم جنگی" (با گلوله های سخت و نوک تیز برف)، "یخمالک"، "چپلک بازی" یا "چپلک جنگی"، "تار جنگی" و غیره. البته در صدر بازیهای زمستانی "گدی پران بازی" قرار داشت، که با "شیشه زدن تار" و "جنگ انداختن گدی پران" همراه بود. تعدادی از بازیها "فردی"، تعدادی "دو بدو" یا "دونفره" و تعدادی هم بشکل گروهی و در تیمها اجراء میگردیدند. دختران بازیهای خاص خود را داشتند.

اگر فرصتی دست داد، در مورد بازی های کودکان کابل نوشته مستقل و مبسوطی تقدیم خواهم کرد. این بازیها جزئی از فرهنگ پرورش و تربیه و تنمیه بدنی کودکان بود. چون کودکان ضمن چنین بازیها نه تنها وقت خود را خوش میگذرانیدند، بلکه در عین زمان ورزش و سپورت هم میکردند.

وجه مشترک این بازیها، بر زبان راندن عبارات موزون و مقفی و شعرگونه تقریباً در هر بازی بود، تو گوئی مزاج شاعرانه مردم ما از همان آوان طفلی و کودکی نضج میگرفت و مشق شعر گفتن میکرد. شاید همه این بازی ها "کابل شمول" نبوده و تعدادی فقط صبغت محلی داشته و مخصوص هر گذر و منطقه بوده باشد.

اگر هیچ مضمون و بازی دگر نمیبود، "سنگ" را قیل می انداختیم (بالا می انداختیم) و برای هشدار بچه ها میگفتیم:

"هر کی مورد، از کیسی بابی خود بُرد" (هر که مرد، از کیسه بابۀ خود بُرد).

بدین ترتیب باصطلاح از همان اول از گردن خود خلاص میکردیم، و مسؤولیت سنگی را متقبل نمیشدیم، که می آمد و بر فرق کسی میخورد و سرش را خون میکرد. ازینرو همه چشم بطرف بالا دوخته، فرآمدن (پائین آمدن) سنگ را نظاره کرده و خود را از ضربت سنگ، "بچ" میکردیم.

وقتی جمله قندول سایت "من ... من ... من" را با این مضمون خواندم، به یاد همان "هر کی مورد، از کیسی بابی خود بُرد" افتادم. ما کودکان هفت هشت نه ده ساله واقعاً این احساس مسؤولیت را کرده و به بچه ها هشدار میدادیم، که

سنگ به فرق سر شان نخورد. و احیاناً اگر سنگی از بالا می آمد و فرق کسی را میشکست، مسؤولیتش بدوش خود آن "سرشکسته" میبود، و نه به بدوش آن "سنگ انداز". و این سایت قندول؟؟؟
 این سایت قندول هم شاید با تداعی از چنین "سنگ اندازی ها و سرشکنی ها"، از همان اول مسؤولیت را بدوش دیگران می اندازد، تو گوئی که این سایت فقط وظیفه "داگی" و "پوسته چی" و "نامه رسان" را به عهده گرفته، که به خوب و بد نامه و پاکت و پارسل دخل و غرضی نگیرد. آخر بابا جان و "صایب مهربان":
وقتی که این احساس مسؤولیت در وجود شما مرده باشد، دروازه گک سایت قندولک خود را بسته و با سایت و مایت و پورتال و پورتال بازی "خدای په امانی" کنید؛ خیر و خلاص!!!!!!

در عنوان "طنز ولد منز" آمد، یعنی "طنز بچه منز"؛ و میدانید برای چه؟؟؟
 در زبان دری گفتاری بسا اوقات بر سیل آمد گپ و آوردن ابهام در سخن، از کلمات "مُهَمَل" استفاده میشود. مثلاً میگویند: «یگان پلو ملو درک اس؟؟؟» یا «حالی بگو که کار ما کدام چاره ماره داره یا نی؟؟؟»، «مردکه کار ماره (کار مار را) بیدر خوانده»، «فلانی از نصیحت مصیحت نیس» و هذالقیاس.
 "منز" هم در همین سیاق بکار رفته و هم بخاطری، که اگر این "طنز" باعث خنده و انبساط خاطر خواننده گرانقدر پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نگردد، از همان اول عذرش خواسته شده باشد!!!!

تمت بالخیر و العافیه ، تا طنزهای واقعاً خنده دار آینده!!!!!!

توضیحات :

- ۱ - "زاره ترق" (زهره تَرَق) اصطلاح زیبایی عامیانه کابلست و به کسی گفته شود، که از غم بسیار "زهره اش بترقد و بمیرد". "زاره کفک" (زهره کفک) نیز گویند.
- ۲ - "غمباده" اصطلاح زنان کابلی و در معنای "آنکه از غم باد شده باشد"، "آنکه پیکرش از دست غم بسیار، ورم آورد و آماس کند". "غمباده شدن" و "غمباده ساختن" از مصادر معمول این ترکیب است.
- ۳ - "خواب دیر داشتن" اصطلاح عامیانه کابلی و کنایه از "دیر جنبیدن" و "زود دست بکار نشدن" است.
- ۴ - در شبهای سرد و طولانی زمستان کابل عزیز خانواده ها دور هم در زیر پته های گرم و نرم صندلی نشسته و تا نیمه های شب بیدار میمانند. البته "صم بکم فهم لا یرجعون" نمی بودند، بلکه برای خود مصروفیتهای دلپسند خلق میکردند. مثلاً در حالی که روی صندلی بساط کشمش و نخود و جلغوزه و توت و چار مغز پهن بود، قصه و افسانه میگفتند و یا "چیستان". دسترخوان غیبت را نیز هموار میکردند و از خوب و بد این و آن خبر میدادند. یکی از مصروفیتهای بی ضرر همانا "چیستان گفتن" بود. یکی چیستان میگفت و دیگران میکوشیدند، که جواب آنرا بگویند. و اگر احیاناً به حل چیستان موفق نمیشدند، از "چیستان گوی" خواهش میکردند، که خود جواب آن چیستان را بگوید. و او هم بدون چون و چرا حل معما را بدست نمیداد، بلکه میگفت: «خی ده بتین» (خیر ده بدهید) یعنی که یک ده و روستا را بمن ببخشید. و صندلی نشینان برایش ده میدادند، مثلاً می گفتند: «خی قلعه قاضی از تو» یا «ده کیپک از تو» و یا «خواجه صفا از تو» یا "ارگ شاهی از تو» یا "قلاع قلخک از تو». تنها در آن وقت بود، که آن "چیستان گوی" حل معما را میگفت. خدا داند، که این رسوم شیرین و پسندیده کابلی هنوز هم بجا مانده و یا که با "ضرب و گرب" (ضرب و گرد یا ضرب و حرب) و "بگیر و نمان" و "لیل و نهار" جنگ و فساد سیاسی در وطن، آن پدیده های زیبا همه رخت بر بسته و رهسپار دیار عدم گردیده اند؟؟؟؟
- ۵ - "خوش هوا" که در زبان عوام "خوش اوا" تلفظ میگردد، اصطلاح کابلی و در معنای "با طبع خوش و خاطر تازه و گوارا"